



اصالتاً از جایی آمده که بخش عظیمی از هنر ایران زمین آنجا متولد شده؛ او همشهری عطار نیشابوری است. در نخستین ماه سال ۶۴ در کوران جنگ تحمیلی به دنیا آمده و از همان کودکی زبان منظمی داشته است. نظم برایش اساسا جذاب‌تر از نثر است و از میان همه قالب‌های منظوم، غزل برایش نقش ملکه را دارد.
علاقه به شعر او را در دانشگاه به سمت ادبیات کساند و امروز او فارغ‌التحصیل فوق‌لیسانس زبان و ادبیات پارسی است. وقتی بخواهید خودش را توصیف کند این‌را برای تان می‌خواند «که بود گفت کی‌ام؟ من: علیرضا عاشق/ تمام روز و شب سر رسید را عاشق/ به محض زاده شدن سال‌ها گر بسته‌ام/ به این دلیل که بومد از ابتدا عاشق» و همین عاشقی باعث شده که می‌گوید «ممکن است شعر هر لحظه در من اتفاق بیفتد؛ در مترو، قبل از خواب، وسط خواب یا زیر دوش حمام که مجبور می‌شوم کارم را نیمه‌تمام رها کنم و شعرسرایي را شروع کنم».
علیرضا بدیع امروز یکی از معروف‌ترین غزل‌سراها و ترانه‌سراهای کشور است و علاوه بر شعر، مجری گری نیز می‌کند.
با او به گفت‌وگو نشست‌ایم تا درباره شعر، غزل و ترانه صحبت کنیم.

■ **آقای بدیع!** چه شد متوجه شدید شاعر هستید و می‌توانید شعر بسرایید؟ شعر سرودن را از نیشابور آغاز کردید؟

بله! نوشتن شعر را که از ۱۲ سالگی و از نیشابور شروع کردم

ولی در واقع خود این نوشتن نمی‌تواند نقطه عطف شاعر باشد، چرا که علاقه‌ای که به شعر داشتم و توجهی که از روزگار دبستان و حتی از پیش‌دبستانی به شعرها و مطالب موزون داشتم نسبت به بچه‌های دیگر، اینها خودش در سیر این سال‌های شاعری من تاثیرگذار بوده است، البته اگر بشود اسمش را شاعری گذاشت. به صورت جدی اما چیزی را که در واقع در کتاب‌های ابتدایی مثل وزن، ردیف و قافیه را هم نداشته و از سال ۷۹ می‌شود در نظر گرفت، چرا که

نخستین کتاب من سال ۸۳ چاپ شد و دربرگیرنده شعرهای من از دوره دانش آموزی بود و نخستین شعر آن کتاب چون بر اساس تاریخ، غزل‌ها را چیده بومد تاریخ سال ۷۹ را با خودش دارد که غزلی است با ردیف «کم دارم». ولی خب! قبل از آن هم شعرهایی می‌نوشتم که موزون بوده، تخیل و عاطفه و مباحثی از این دست را داشتم، ایرادهای ابتدایی مثل وزن، ردیف و قافیه را هم نداشته ولی خب! ترجیح من این بوده که آنها به عنوان شعری که در کتاب بیاید و به عنوان رزومه کاری من باشد، محسوب نشود. به هر تقدیر من از آن کودکی بسیار به شعر علاقه داشتم و در همان سال‌ها یادم هست اشعار مولوی، خیام، پروین اعتصامی و باباطاهر را خوانده‌ام، چون پدرم علاقه داشت و کتاب‌های این شاعران را در کتابخانه کوچک خود نگهداری می‌کرد و گاه با آواز این‌ها را می‌خواند، همین باعث شد من هم علاقه‌مند شوم و در نهایت از دوم راهنمایی یعنی از سال ۷۶ خودم شروع کردم به نوشتن.

■ **اولین شعر و نخستین غزلی که به صورت رسمی نوشتید، دو- سه بیتش را می‌توانید بگویید؟**

بیت اولش که تاثیر گرفته از دماوندی ملک الشعرای بهار بود، بیت اول را دو تا کلمه‌اش را عوض کرده بومد، چرا که این شعر موضوع انشای داده شده توسط آقای اسحاقی، معلم سال دوم راهنمایی من به عنوان «شهر خود را توصیف کنید» بود. موضوعی کلیشه‌ای و تکراری که من آن موضوع انشا را منظوم نوشتم. به این صورت که «ای دیو سپید پای در رود/ ای گنبد ایران ای بینالود» بیت اول آن مثنوی ۱۲ بیتی بود، مثنوی هفتاد من کاغذ در واقع، جاهای دیدنی نیشابور و رودخانه‌هایش و می‌شود گفت برخی ویژگی‌هایش را به نظم کشیده بومد. خب! برای ما مردم خوانده بومد، تشویق کرد همان لحظه و فردا هم که در کلاس خواندم بچه‌ها بسیار شغ‌ناک شدند، به وجد آمدند و خندیدند، ایستادند پشت نیمکت و تشویق‌م کردند اما شوخی نداشتانه و کودکانه باعث شد ادامه بدهم و جدی بگیرم. البته در کنار این تحسین آقای اسحاقی بی‌تاثیر نبود، گریه مادرم بی‌تاثیر نبود و از طرفی هم خنده بچه‌ها، آن خنده و گریه باعث شد شاعر شوم. ■ شما از نیشابور شروع کردید شعر گفتن، بعدا آمدید تهران و الان ساکن تهران هستید. آیا سکونت در مرکز و پایتخت، یک معیاری می‌شود برای پیشرفت ادبی و شعر؟



ببینید! این نکته را که نمی‌شود کتمان کرد چون از هر زاویه که نگاه کنی امکاناتی که در تهران هست در دیگر جاهای کشور نیست اما چیزی که نمی‌شود از آن گذشت خلوتی است که شعرا در شهر خودشان و در روستای خودشان دارند؛ این قابل مقایسه نیست با تهران، چون خلوت و دنج‌کدای که من در نیشابور داشتم تکرار نمی‌شود. تهران تو را در معرض شلوغی و گیر و گرفت قرار می‌دهد اما در نهایت اگر کسی از درون واقعا شاعر باشد، سیر و سلوکش در درون باشد، سیر انفس داشته باشد، هیچ کدام از اینها دلیل نمی‌شود که بخواهد از شعر دور بیفتد و پرت شود. یعنی کسی که واقعا شاعر است می‌تواند وسط مترو بنشیند، یک قصیده بنویسد، یک غزل بنویسد، یک سپید خوب بنویسد؛ تفاوت چندانی ندارد. البته تربیون و فرصت‌هایی برای شنیده شدن و دیده شدن در تهران وجود دارد که در شهرستان‌ها نیست. این را نمی‌توانم کتمان کنم. به هر تقدیر فرقی ندارد من اگر در نیشابور هم بومد همین شعرها را می‌نوشتم شاید فقط کمتر فرصت و مجال خوانده‌شدنش در تربیون‌های رسمی‌تر به دست می‌آمد واقعیت به نظر من این است. ولی اینکه بگویند فلاحتی از شهرستان یا شد آمد تهران از هنرش، از شعرش دور شد یا فلاحتی آمد تهران چون اینجا تربیون‌های خوبی داشت معروف و مطرح شد، اگر نه شعرش آنچنان هم به درد بخور نیست یا اینکه چون در فیسبوک پست می‌گذاشت خیلی معروف شد و فلاحتی چون در اینستاگرام زیاد می‌نوینسد و آنجا برایش هشتگ می‌زنند، اینها نیست، واقعا تا جورهه و اصل و ذات شعر در کسی نباشد اینها تاثیر چندانی نخواهد داشت.

■ **حالا دوباره از نیشابور بپرسیم؛ شما با چه انجمن و گروهی از ابتدا فعالیت داشتید و آیا از همنسازان شما کسی هست که به صورت جدی شعر را دنبال می‌کند و به عنوان یک شاعر شناخته شده**

ببینید! از سال ۷۷ که من وارد انجمن‌های ادبی نیشابور شدم، جلسات حوزه هنری در سازمان تبلیغات اسلامی نیشابور بر گزار می‌شد. آن زمان سازمان تبلیغات آمده بود در واقع در هر شهری حوزه هنری ساخته بود و یک پاتوق فرهنگی- هنری بود به موارات ارشاد اسلامی که بعدها جمع شد و الان فقط مراکز استان‌ها حوزه هنری دارند. آن سال‌ها ما از ساعت ۹ صبح جمع می‌شدیم تا دیروقت حدود ۶-۷ عصر، با هم شعر می‌خواندیم، حرف می‌زدیم، نقد می‌کردیم، فال حافظ می‌گرفتیم و ایرادهای کار همدیگر را گوشزد می‌کردیم. خیلی‌ها آن زمان در آن جلسات بودند، مثلا مرتضی آخرتی بود از شاعران خیلی خوب خراسان که متولد کاشمر بود ولی نیشابور ساکن شده بود یا محمدمصدا تلویابی بود که الان استاد دانشگاه هنر است و نقاشی تدریس می‌کند و شاعر خیلی خوبی بود، شعرهایش هنوز هم جزو بهترین‌های این روزگار است. از آن زمان شاید کسانی را بشناسید مثلا خدابخش صفادل بود که خب! ایشان البته چند نسل از ما بزرگ‌تر است ولی همان روزها حضور در محافل را آغاز کرده بود در دهه هفتاد و بقیه عزیزان. از بین آنها من بیش از بقیه چسبیده بومد به پر شال شعر، نه من شعر را رها می‌کردم و نه شعر مرا. به هر حال پیش‌بینی آن کسی که در سازمان تبلیغات نیشابور ما دورش جمع می‌شدیم درست درآمد؛ سال ۷۸ بود، گفت از جمع شما ۴ نفر ۲ نفر می‌ماند، سال ۸۳-۸۲ من و آن یک نفر دیگر، گفت از بین شما دو نفر هم یک نفرتان می‌ماند. یک جورهایی همینطور هم شد، نمی‌دانم! شاید تعریف‌ات خود باشد، شاید آنها مانده باشند واقعا و شاید من رفته باشم کنار. به هر حال چیزی که هست اینکه دیگر آن عزیزان شعر نگفتند و چسبیدند به زندگی‌شان، به زخم‌ها و دردهای بزرگ‌تر از شعر؛ ازدواج کردند، جدا شدند، دنبال معیشت رفتند، مغازه‌دار شدند ولی من ماندم روی شعر و پافشاری کردم.

■ **شما در چند سالگی و در چه سالی به تهران آمدید؟**
۲۶ ساله بومد که به تهران آمدم؛ سال ۹۰ آمدم. ۱۷ مهرماه ۹۰ ساکن تهران شدم.

■ **در شعر از چه کسی تاثیر پذیرفته‌اید؟**
از منزوی، بهمنی، سیمین بهبهانی، سعدی و حافظ تاثیر گرفتم.

■ **آقای بدیع!** بخش اعظمی از شعرهای شما در حوزه مضامین عاطفی و عاشقانه است. البته اشعار آیینی و اجتماعی هم از شما

وجود دارد. به نظر شما شاعر تا چه اندازه وظیفه دارد به انعکاس آن احساسات قلبی و درونیات قلبی و شخصی خودش بپردازد و وظیفه‌اش در قبال جامعه و مسائل اجتماعی چقدر است؟
نمی‌شود یک معیار خاص برایش سنجید و مثلا بگوییم هر شاعر موظف است از هر ۱۰ شعر ۴ شعرش در رابطه با دغدغه‌های اجتماعی، ۳ شعر در رابطه با عواطف انسانی و ۲ شعر مذهبی بسراید. چنین چیزی نیست. در واقع از شاعر به شاعر متفاوت است، کمال‌اینکه می‌بینید شاعری مثل مسعود سعد سلمان در روزگار خودش بیشتر شعرهایش دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی است، ناصر خسرو با تفاوت زمانی نه خیلی زیاد با ایشان اکثر دغدغه‌هایش دغدغه‌های مذهبی و در واقع می‌شود گفت باز هم اجتماعی است و با تفاوت شاید ۲۰۰ سال از این عزیز، سعدی را ما داریم که غزلیاتش ۹۹ درصدش می‌شود گفت عاشقانه است و رسالت‌های اجتماعی و سیاسی خودش را م‌وکل کرده به بوستان و گلستان و آنها را در بخش قصاید بیان کرده است. این دغدغه‌ها از شاعری به شاعر دیگر متفاوت است. نیم‌ا توضیح را داریم که با همه بوستانداری که در شعر معاصر به وجود آورد، دغدغه‌های اجتماعی را فریاد می‌زند. کسی مثل سهراب سپهری را داریم که با یک نگاه و با یک گفت‌مان عاطفی و مهربانانه پیرامون خودش را نگاه می‌کند. هر کسی را و هر شاعری را بر مبنای محیطی که در آن رشد کرده و در آن به وجود آمده و همچنین پیرامون و اطرافیانش، در آن محیط باید بررسی کرد. هر کسی را باید با خودش در نظر گرفت. مشیری یا منزوی به‌رغم اینکه شعرهای عاشقانه‌شان بیشتر مطرح شده است، شعرهای سیاسی، شعرهای وطنی و شعرهای اجتماعی هم دارند. از آن طرف کسی مثل مهدی اخوان ثالث که شعرهای سیاسی‌اش بسیار زیادند است یا کسی مثل خسرو گل‌سرخی، شعرهای عاشقانه هم دارند. پس متر و معیار خاصی برای این نداریم اما یک چیز که کلی است و نمی‌شود آن را نادیده گرفت و نگفت این است که شاعر در هر محیطی که رشد کند، هر شرایط اجتماعی و هر شرایط پیرامونی که داشته باشد نمی‌تواند غافل شود از دغدغه‌ها و اتفاق‌ها و التلهاتی که در اطرافش دارد. می‌گذرد. «نثر قبانی» شاعر بزرگ سوری که به عنوان بزرگ‌ترین عاشقانه‌سرای دنیای عرب شناخته می‌شود پس از شکست اعراب در مساله فلسطین، یکباره شاعر سیاسی می‌شود و سال‌ها شعر سیاسی و اجتماعی و وطنی می‌نویسد. یا حسین منزوی بعد از یک اتفاق، شعر سیاسی و اجتماعی هم می‌نویسد. اتفاق‌ها در روند شاعری شاعران بسیار تاثیرگذار است. رضا براهنی در کتاب «طلا در مس» ۴ رسالت عمده را برای شاعر برمی‌شمرد؛ رسالت ادبی که خیلی‌ها فقط به این قائل هستیم، رسالت شخصی، رسالت اجتماعی و رسالت تاریخی. خیلی وقت‌ها این رسالت اجتماعی- سیاسی در شاعران امروز کمترگ می‌شود. دلایل متعددی هم دارد. غم نان باشد، میمیزی دستگاه‌های ذریط هست که باعث می‌شود شاعر را سانسور کنند و هزار چیز دیگر. به هر تقدیر حتما لازمه شاعری، غافل نبودن از دغدغه‌های روزمره و پرداختن به آن است.

■ **شما در شورای نظارت بر شعر صداوسیما مشغول کار هستید طبعاً اشعار و ترانه‌های زیادی به دست شما می‌رسد، به نظر تان الان وضعیت چطور است؟ وضعیت میمیزی و وضعیت خود اشعار و ترانه‌ها.**
ببینید! آن چیزی که به عنوان میمیزی در ذهن عوام است اینکه چند نفر آدم احم کرده نشسته‌اند آنجا هر کاری که با ذائقه آنها و بهنجارهای صداوسیما همخوانی نداشته باشد رویش خط می‌کشند، شورایی که ما داریم شورای میمیزی نیست، در واقع شورای کارشناسی است و چیزهایی که اعمال می‌شود در آن شورا، مباحث فنی، مباحث زبانی، مباحث دستوری و مباحث عروضی شعر است. یعنی اگر شعری بیاید من ببینم یک نفر «رفتم» را با «نشستم» قافیه کرد، آن را برایش اصلاحیه می‌زنیم، چرا که این ترانه‌سرا! ابتدا باید ملزومات اولیه شعر را فرا بگیرد و بعد برای خوانندگان بنویسد و بیاید شورا مجوز بگیرد و بیاید برای پخش. اگر یک وقت در کار یک نفر ببینیم توهین شده به یک قومیت، به آن اصلاحیه می‌زنیم. خیلی اوقات مثلا یک شعر می‌آید از فلان استان یا فلان ولایت عزیز کشورمان، خودشان را برتری داده‌اند نسبت به یک قوم دیگر. این طبیعی است که من به عنوان یک کارشناس برای اینکه جلوگیری کنم از تشّت و چنددستگی با این نوع ترانه‌ها مقابله می‌کنم ولی اینکه فکر کنند ما آنجا نشسته‌ایم جلوی عقاید یا جلوی افکار یکسری ترانه‌سرا را بگیریم اصلا به این صورت نیست. مباحث فنی بیشتر آنجا لحاظ می‌شود و نکاتی از این دستست که بهتر است اسمش را شورای کارشناسی بگذاریم و لازم است بدانید این شورای کارشناسی در همه روزنامه‌ها و ژورنال‌های بین‌المللی در همه نهادهای رادیو و تلویزیون کشورهای دیگر هم وجود دارد و باید هم باشد، چرا که اگر اینطور نباشد عملا هیچ فیلتری سر راه کارهای نازل و سخیف و مبتذل قرار نخواهد گرفت.

■ **یکی از اشعار کلاسیک شما که توسط یکی از خوانندگان کشورمان همراه با موسیقی خوانده شد و خیلی هم سر زبان‌ها افتاد «تو ماهی و من ماهی این برکه کاشی» هست اما امروز می‌بینیم ترانه‌های با زبان شکسته در حال رواج است. به نظر شما علت ارایش به سمت شکسته‌نویسی چیست؟ آیا شعر کلاسیک دیگر جایگویی نیازهای جوانان نیست؟**
راجع به سوال تان اینطور می‌شود جواب داد. چیزی که باعث شده گرایش نسل جوان شاعران به سمت قالب‌هایی با زبان شکسته و زبان محاوره زیاد شود این نیست که غزل یا قالب‌های دیگر شعر پاسخگو نبودند، بلکه این بحث مربوط به یک نیاز است، زبانی که زبان گفتار ما است، جداست با آن چیزی که در کتاب

و روزنامه و سایت می‌خوانیم، قاعدا در این جریان موازی زبان معیار، ما نیاز به یکسری شکل‌های ادبی و هنرهای مختلف داریم که زبانش و رسم‌الخطش همین محاوره باشد. طبیعی است ترانه دارد این جریان را پاسخ می‌دهد و پاسخگوی نیاز مخاطب در این قسمت است. پیش‌بینی‌ای که من می‌کنم در ۴۰۰-۳۰۰ سال آینده زبان پارسی به این صورتی که ما امروز در روزنامه‌ها و کتاب‌های درسی می‌بینیم از بین رفته باشد و همین جریانی که امروز خیلی نحیف دارد کار خودش را به صورت محاوره انجام می‌دهد، زبان رسمی آن روزگار شده باشد.

پس باید از همین حالا تمهیدی اندیشید، باید فکری کرد که چگونه می‌توان زبان محاوره فارسی را که یک شکل تازه و یک پوست‌اندازی جدید را دارد به نمایش می‌گذارد بدرستی ساماندهی کنیم، چرا که به نظر من در ۲۰۰ سال آینده کتاب‌های علمی ما با همین زبان شکسته که آن زمان هم اتفاقا مورد قبول عامه خواهد بود نوشته خواهد شد و زبان رسمی ما این خواهد بود. من چنین فکری می‌کنم. اما راجع به قسمت دیگر سوال تان باید بگویم ترانه دارد راه خودش را می‌رود، قرار نیست نه این جای غزل را تنگ بکند و نه غزل و سپید و قصیده جای این را تنگ کنند. هر کدام راه خودشان را دارند ولی آهنگسازهای ما احساس کرده‌اند موسیقی و جنس موسیقی پاپ و موسیقی نوین سختی بیشتری می‌تواند داشته باشد با زبان محاوره، آن هم به این خاطر است که این زبان با مسردم در کوچه و بازار و تاسی... و راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کند. من الان می‌روم نانوایی و برای اینکه راحت‌تر منظور خودم را برسانم می‌گویم «آقا دوتا نون بده»، نمی‌گم «لطفا دو عدد نان مرا دهید»، اگر اینطور بگویم طرف باید ۳۰ ثانیه فکر کند و ابروهایش را در هم بکشد. چون هدف ترانه نزدیک شدن به زبان و ذهن کوچه و بازاری مردم است و چیزی که در کوچه و بازار مردم با آن مرادوه می‌کنند همین زبان محاوره است. پس ترانه دارد زبان گویای آن دسته از مردم می‌شود.

■ **اینکه شما گفتید تا ۴۰۰-۳۰۰ سال دیگر این زبان جایگزین می‌شود، به نظر شما یک خطری برای زبان فارسی نیست؟ چون فصاحت زبان کلاسیک، آن جملات و اصطلاحات خیلی فاخر و زیبایی که داریم، شاید زبان محاوره‌ای آن زیبایی را نداشته باشد.**
ایین ناگزیری ما است، هیچ چاره‌ای نیست، هیچ راهی نیست. ببینید! مثل اینکه بگویید این رودخانه‌ای که قرار است از اینجا رد شود یا این سدی که قرار است اینجا احداث شود، این گل‌ها و درخت‌هایی را که اینجا رستندند قرار است از میان بردارد، چاره‌ای نیست، یک چیز دارد می‌آید جایگزین یک چیز دیگر می‌شود. اگر می‌شد زبان محاوره راه خودش را به گونه‌ای برد که آن گنینه دست‌نخورده باقی بماند، بله! بهترین حالت بود اما این اتفاق است که همه دنیا به آن تن داده‌اند. کشورهایی مثل انگلستان، بریتانیا و کشورهای اروپایی به خاطر زایایی زبان‌شان هر ۵۰ سال انگار زبان و رسم‌الخطشان دستخوش تغییر می‌شود. یعنی جوان امروز بریتانیا برای ارتباط برقرار کردن با متن‌های داستان‌های شکسپیر نیاز به مترجم دارد.

خوبی زبان فارسی این است که یک زبان ایستا است. زبان‌های ایستا مثل زبان فارسی این خوبی را دارد که ما می‌توانیم براحتی با متون یکپه‌زار سال پیش خودمان هم بدون نیاز به مترجم ارتباط برقرار کنیم اما چاره‌ای هم نیست، به هر حال زبان محاوره امروز ما سال‌هاست آمده و به هر حال جای خودش را باز خواهد کرد و نمی‌توانی به یک کاربر زبان و ادبیات فارسی بگویی توحق نداری محاوره صحبت بکنی! هیچکس نمی‌پذیرد. همانطور که خود شما از ابتدای امروز که با هم هستیم هیچ عبارتی را به صورت کلاسیک به کار نبردید و رسمی صحبت نکردید. نشستم و داریم محاوره حرف می‌زنیم. آیا دل شما برای زبان رسمی کشورمان نمی‌سوزد؟ شما غزل‌های سعدی را دوست ندارید که دارید محاوره حرف می‌زنید؟ چرا! دوست دارید. اما چاره‌ای نیست و ناگزیرید، چون با این زبان می‌توانید با من راحت‌تر ارتباط برقرار کنید و باید اجازه دهیم این دو راه خودشان را بروند. اینکه در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد باز یک بحث گسترده دیگر است.

■ **شما هم در عرصه ترانه فعالیت دارید هم در عرصه شعر کلاسیک؛ کدام‌یک از این دو عرصه را خودتان بیشتر دوست دارید و ترجیح می‌دهید؟**

گفت‌وگوی «وطن امروز» با علیرضا بدیع، شاعر و ترانه‌سرا

ترانه برایم افتخار نیست افتخارم غزل است

■ مهدی چراغزاده

من اینها را جدا از هم نمی‌دانم، چون هر دو با قلم سروکار دارد. هر دو با اندیشه سروکار دارد. اگرچه مولفه‌های این دو شکل و این دو ژانر تفاوت‌هایی با هم دارد. یکی قرار است به قصد آهنگسازی و به قصد شنیده شدن و زرمزه‌پذیری، به قصد حتی بیزینس و آمیخته شدن با صنعت موسیقی نوشته شود و یکی فارغ از اینهاست ولی در نهایت هر دو با اندیشه و با عواطف ما سروکار دارد. از این بابت من تفاوتی در اینها نمی‌بینم. ولی خب! حقیقت این است که من یک تار موی غزل را به صد تا ترانه نمی‌دهم چون که من آدم غزل هستم. آدم تغزل هستم من آدم ترانه خودم را ترانه‌نویس نمی‌دانم، اگر اینگونه بود ترانه‌هایی را که هر روزه دارم برای خواننده‌های منویسم روی صفحه‌ام منتشر می‌کردم؛ مدام هر روز. من خودم را غزل‌سرا می‌دانم و غزل‌هایم را منتشر می‌کنم. تا به حال ترانه‌ای از من را به عنوان کتب یا در روزنامه‌ها نخوانداید.

■ **دلایل چیست؟**

ترجیح‌م این است که در همان شکل غزل شناخته شوم و مسیر خودم را بروم. خب! حالا اگر ترانه‌ای می‌نویسم صرفا یک بخشش بحث معیشت هست که ترانه می‌نویسم. و الا باور کنید این را دوست دارم از همین تربیون روزنامه شما بگویم همکاری با هیچ خواننده‌ای برای من افتخار نیست. همکاری با هیچ آهنگسازی برای من افتخار نیست. هیچ‌کدام‌شان. من راه خودم را می‌روم و فقط یک چیز برای من افتخار است و آن هم نوشتن غزل است. ترانه نوشتن برای من افتخاری نیست. بود و نبودش فرقی چندانی ندارد. تفنن و تفریح است. حالا هفته‌ای یک شب بروم استودیو و با خواننده‌اش بنشینیم چای بخوریم او برود در استودیو و آن را اجرا کند، این برای من تفنن است. همانقدر برای من لذت دارد که با یک رفیقم بروم یک قهوه بنوشم یا بروم خارج از شهر، کنار یک چشمه‌ساری بنشینیم. چیزی بیشتر از آن نیست. گهگاه ترانه‌سراها لاله می‌زنند که کجور فلان خواننده نامبر وان کار ما را بخواند چه خواهد شد... اینها برای من لطفی ندارد چون خودم را غزل‌سرا می‌دانم. همانطور که اجرای برنامه‌های تلویزیون یا گوندگی رادیو برای من بود و نبودش فرقی ندارد. همین الان هم بیایند بگویند در تلویزیون ممنوع‌الکار شدی هیچ حرفی نمی‌زنم و برای من مهم نیست و اصلا اهمیت ندارد ولی یک چیز را از من بگیرند همان لحظه سرم را می‌گذارم و می‌میرم. آن هم غزل گفتن است. من نتوانم غزل بگویم بدون شک ۲۴ ساعته خواهم مرد ولی بگویند تلویزیون دیگر اجرا نداری، می‌گویم بسیار خب! بگویند هیچ کس برای ترانه با تو کار نمی‌کند، می‌گویم چه بهتر! بگویند گوینده رادیو نیستی، می‌گویم خدا را شکر! فقط شعر است که نمی‌توانم کنار بگذارم، اگر نه همه چیز را می‌توانم ترک کنم.

■ **جز شورای کارشناسی که فرمودید فعالیت دارید، دیگر فعالیت‌های کاری شما چیست؟**

عرض شود که شورای کارشناسی نظارت و ارزشیابی مرکز موسیقی و سرود سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران هست، شورای موسیقی و سرود مرکز موسیقی معاونت اشعارهای سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران هم

هست؛ هر دو به عنوان کارشناس شعر هستم و شب‌های سه‌شنبه مجری- کارشناس برنامه چشم شب روشن هستم. همراه جناب محمد صالح‌ع. برنامه‌های رادیو داشتم که به علت بی‌حوصلگی آن را خودم کنسل کردم و برنامه‌های تلویزیونی هم اگر بوده کمابیش فعلا آنها را کنسل کردم و فعلا خلوت کرده‌ام.

■ **در آخر صحبت می‌خواستم از شما خواهش کنم یکی از اشعار جدید و منتشر نشده‌تان را بخوانید تا برای مخاطبان منتشر کنیم.**

جدا کردند آدم‌ها مرا از تو، تو را از من
تو دریایی و من ساحل نخواهی شد جذا از من
تو کاغذ بادی و من در نخ زیبایی‌ات هستم
مبادا آنکه قدر سوزنی باشی رها از من
تو مرز کفر و ایمانی چگونه بگذرم از تو
اگر اینگونه باشد نگذرد دیگر خدا از من
شکستم بارها و همچنان خاموش می‌مانم
صدا از سنگ می‌آید نمی‌آید صدا از من
تو دریایی و من قصر شنی از خود نرسیدی
که از آن رفت و آمدها چه می‌ماند به جا از من
تو روزی باز خواهی گشت این خطا، این نشان اما
دریفا چون نخواهی یافت حتی ردپا از من

